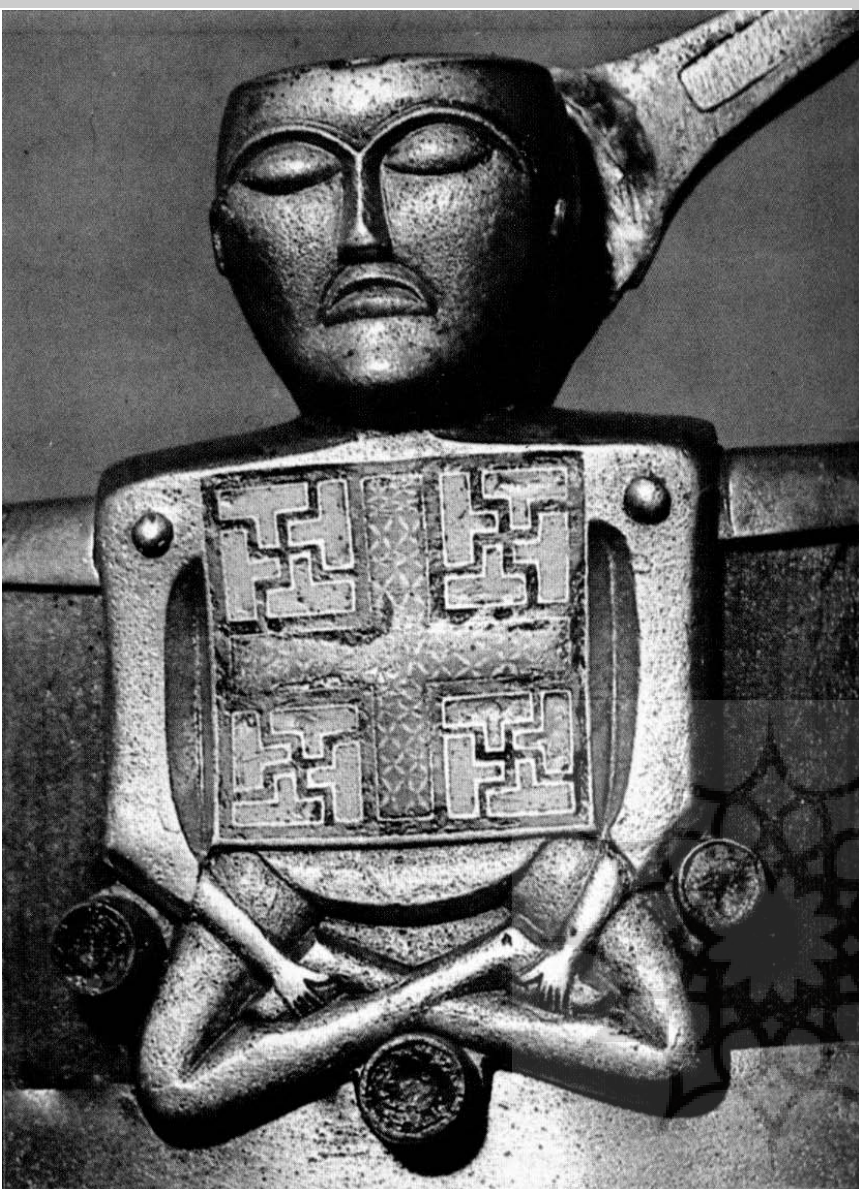


اقوام بومی ساکن  
آمریکا معتقدند  
انسان‌ها در  
چند مرحله خلق  
شده‌اند تا اینکه به  
صورت نسل کنونی  
بشر درآمده‌اند



تاریکی، یکی نرو دیگری ماده قرار می‌گیرند.<sup>۲</sup> قوم میشتک از قبایل بومی آمریکا معتقدند که این قوم از زوجی الهی به وجود آمدند و نسل آنها از آن زوج گسترش یافت و روایتی دیگر از این قوم در دست است که اصل آنها را از یک درخت می‌داند.<sup>۳</sup> اقوام ساکن اسکاندیناوی علاوه بر اسطوره‌ی «اسک و امبلا» به عنوان نخستین جفت بشری داستان دیگری نیز درباره‌ی پدید آمدن طبقات اجتماعی دارند که هر طبقه اجتماعی را حاصل پیوند خدا با زنی می‌دانند که فرزندی از آنها به دنیا می‌آید و آن فرزند، سرسلسله‌ی طبقه‌ای خاص از اجتماع می‌شود. این اسطوره می‌گوید که:

«خدایی به نام «همیرال» با نام مستعار «ریگ» به معنی شاه عازم سفر بین انسان‌ها می‌شود. در اولین مکانی که فرود می‌آید با یک جفت انسان برخورد می‌کند و با زوجی او همبستر می‌شود. از این آمیزش پسری به نام «ثرال» به دنیا می‌آید که نسل پردگان از اویند.

در دومین میهمانی با زنی به نام «اما» که زوجی فردی به نام «افی» است، فرزندی به دنیا می‌آورد به نام «کارل» که خاندان او نژاد کشاورزان خرده مالک را تشکیل می‌دهد. در سومین میهمانی با زوجی به نام «قادیر» و مدیر آشنا می‌شود که از آمیزش ریگ و مدیر پسری به نام «ارل» به دنیا می‌آید که تحت سرپرستی «ریگ» فردی ورزشکار و جنگجو و اشراف منش می‌شود که سرسلسله‌ی نسل شاهان و اشراف است»<sup>۴</sup>.

مردمان «یوروبا» از قبایل آفریقا معتقدند که نخستین انسان‌ها در آسمان آفریده شدند و خدا آنان را به زمین فرستاد. نخستین آدم نظم و اخلاق را وضع کرد و نخستین قانونگذار شد. حامی نخستین انسان، «خدای بزرگ» بود، چرا که او تن آدم را قالب زده و هستی بخشیده بود. دیگر خدایان به زمین آمدند و می‌گویند یکی از خدایان از احترام نهادن به نخستین نیاسرباز زد و به او اهانت کرد. این اسطوره تا اینجا شباهت زیادی به داستان خلقت در روایات اسلامی دارد. آفریده شدن آدم در بهشت و فرود آمدن به زمین و سپس سجده نکردن شیطان بر او که در این اسطوره به صورت احترام نگذاشتن یک خدا به نخستین نیا بیان شده است. اما داستان

قوم یوروبا در ادامه راهی دیگر می‌رود. نخستین نیا به خاطر این بی‌احترامی که به او شد. دختر آن خدا را مسموم کرد و از او انتقام گرفت. تلاش‌های زیادی برای بازگرداندن دختر به زندگی صورت گرفت اما بی‌فایده بود، تا اینکه پدر دختر نزد نخستین نیا آمد، پوزش خواست و از او تقاضا کرد تا دختر را زنده کند. نخستین نیا پس از اینکه از آن خدا خواست همیشه بدو احترام نهد، دختر را زندگی دوباره بخشید.<sup>۵</sup>

اسطوره‌ی دیگری از مردم قبیله‌ی «شیلوک» که در نیل علیا در سودان زندگی می‌کنند مشابه روایت فوق است. آنان می‌گویند که در آغاز، انسان‌ها در سرزمین خدا می‌زیستند. انسان‌ها در سرزمین خدا با خوردن میوه بیمار شدند و خدا آنان را از سرزمین خود راند. جنوفری پاریندر نویسنده‌ی کتاب اساطیر آفریقا معتقد است که «بررسی‌های انجام شده گویای آن است که قبایل شیلوک از مسیحیت و اسلام متأثر نیستند و این اسطوره نیز متأثر از کتاب مقدس [و قرآن] نیست»<sup>۶</sup>. اما با توجه به محل زندگی آنها که در همسایگی مصر است ممکن است این ارتباط هزار و چند صد ساله باعث شده باشد که این قبیله تحت تأثیر عقاید مصریان مسلمان

# اساطیر پیدایش انسان

دکتر مهدی رضائی



مسند چوبی متشکل از تندیس‌های زن و مرد، کارمردمان یوروبا در نیجریه. بریتیش میوزیوم.

مقدمه:

در رابطه با پیدایش انسان از همان زمان‌های نخستین که دوران اسطوره‌ای است، در طی زمان در قلمرو فلسفه و الهیات و سرانجام در محدوده‌ی زیست‌شناسی پرسش‌هایی جدید مطرح شده است که همه‌ی آنها به دنبال کشف راز خلقت انسان بوده و هستند. این سیر اندیشه که از پاسخ‌های توجیهی اسطوره‌ای شروع شده و تکامل یافته بود، در قرن نوزدهم به مرحله‌ی جدیدی رسید و مطالعات پیرامون یافتن ریشه‌ی پیدایش انسان مسیری دیگر در پیش گرفت. آنچه مورد مطالعه‌ی ما در این تحقیق است، پاسخ‌های انسان دوران اسطوره‌ای به معمای خلقت انسان است و این‌که آنها پیدایش انسان را چگونه توجیه می‌کرده‌اند.

نظریاتی در این باب تاکنون ارائه شده از جمله نظریه ایونی، ابوریحان، آفرینش، کیهانی، خلق الساعه، ترانسفورمیسم، کاتاستروفی، فروید، بوفون، موتاسیون، لامارک و داروین. در اساطیر ملل مختلف سه منشأ برای پیدایش انسان قایل هستند که عبارتند از:

- ۱- پیدایش انسان از خاک،
- ۲- پیدایش انسان از گیاه
- ۳- پیدایش انسان از نسل خدایان و آنچه شیوع بیشتری دارد، پیدایش انسان از خاک است.

**پیدایش انسان از نسل خدایان:**

پاره‌ای از اساطیر توجه چندانی به آفرینش انسان نکرده‌اند و یا نسل انسان را ادامه نسل خدایان دانسته‌اند؛ یعنی انسان همانند دیگر ایزدان است، با این تفاوت که انسان به دلایلی به زمین آمده و در اینجا زیست می‌کند. نمونه‌ی برجسته‌ی این گونه اساطیر، داستان خلقت در اساطیر ژاپن می‌باشد که به نظر آنها دو ایزدی که از آسمان به زمین می‌آیند، نخستین زوج بشر هستند؛ به گونه‌ای که در ادامه‌ی داستان، یکی از آنها، ایزانامی، همچون انسان‌ها می‌میرد و به جهان مردگان در زیرزمین می‌رود. یمه (Yama) و خواهر همزاد او یعنی یمی (Yami) نخستین زوج بشری در اساطیر آریایی هند، فرزند خورشید، ویوسوت و سارانویو بودند، «یمه و یمی» به خواهرش یمی، در حالی که یمه از ناخشنودی ورونا

و میترا، دو تن از خدایان، بیمناک بود، زن و شوهر شدند و نسل انسان از آنها پدید آمد. یمه نخستین کسی بود که راهی سرزمین نیاکان، یعنی جهان پس از مرگ شد و حاکم آن قلمرو گردید و شهریار مردگان گشت. در اساطیر هندی دوره‌ی برهمنی از انسان دیگری به نام مانو (Manu) نام می‌برند که از طرفی نخستین

انسان و از طرفی ایزدی آفریننده است. ریشه‌ی اسم او (Man) با کلمه Man در انگلیسی به معنی مرد از یک واژه‌ی هند و اروپایی است. برای او داستان طوفانی همانند طوفان نوح (ع) قائل اند که در روایات مذهبی هند از آن یاد شده است.

کیش مانوی، انسان و نخستین زوج که در آن کیش گاهی به اسم «آدم و حوا» نام برده می‌شود و گاهی به نام گهمرد و مردیانه از آنها یاد می‌شود را فرزند دیوان (خد خدایان) می‌دانند. دیوان نیز همچون ایزدان موجوداتی مافوق طبیعی هستند و از آنجایی که در این کیش به بدن انسان با دید زندان روح می‌نگرند، آفرینش آن را از دیوان می‌دانند. بنابر روایات این آیین، سردسته‌ی دیوان با ستاره‌ای که ایشتریا ونوس است، ازدواج می‌کند و از او آدم و دختری به نام حوا به دنیا می‌آیند و تحت سرپرستی دو «سردیو»

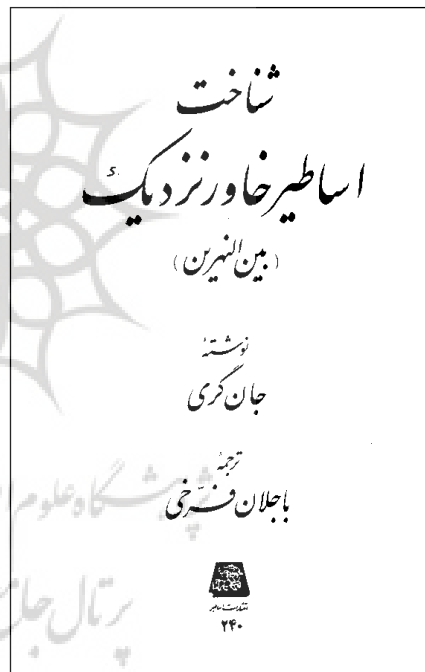
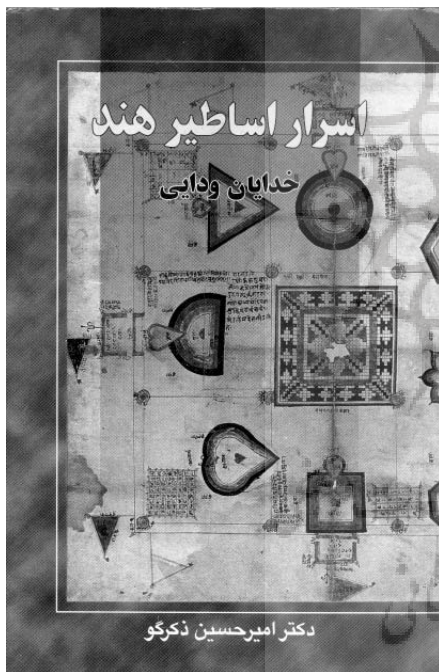


نیاکان هم از این درخت زاده شده‌اند تا بزیایند و زیاد شوند و با چوپانان خویش زندگی کنند»<sup>۱۱</sup>.

نخستین زوج در اساطیر ایرانی، مشی و مشیانه می‌باشند. این دو را باید نخستین انسان‌های واقعی از دیدگاه دین زرتشت به حساب آورد؛ زیرا همان گونه که در ادامه می‌آید کیومرث با این توصیفات و شمایی که از او در کتب مقدس این دین مطرح می‌کنند نمی‌تواند انسانی معمولی باشد. پس «مشی و مشیانه» به عنوان اولین زوج انسانی هستند که در دین زرتشت از آنها نام برده می‌شود و آنها در حقیقت نخستین انسان و آفریده‌های اهورامزدا هستند. زیرا پس از خلقت‌شان هرمزد به آنها می‌گوید:

«مردم‌اید، پدر و مادر جهانیان‌اید، شما را با برترین عقل سلیم آفریدم تا جریان کارها را به عقل سلیم به انجام رسانید. اندیشه‌ی نیک اندیشید. گفتار نیک گوید. کردار نیک ورزید و دیوان را مستایید»<sup>۱۲</sup>.

به او نرسی می‌گویند به معنی «جلوه مرد» و از پیام‌آوران اهورامزدا است) نگاه داشت و یک سوم آن را سپندارمذ (ایزد بانوی زمین) پذیرفت. پس از چهل سال<sup>۱۳</sup> مشی و مشیانه به صورت گیاه ریواسی که یک ساقه و پانزده برگ داشت و نشانه‌ی سن پانزده سالگی آنان بود از زمین روییدند به گونه‌ای که دست آنان بر دوششان بود و از نظر رشد و از نظر منظر به هم پیوسته بودند. هم بالا بودند و چنان به هم پیوسته بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده بود و کدام فره‌ای [بود] که اوزمزد میان آن دو رویانید... بعد هر دو از صورت گیاه به صورت انسان درآمدند. این جان که همان روان است به صورت مینویی در آنان داخل شد. هر یک از آن دو، نخست این را اندیشید که در نظر دیگری خوشایند بیاید، زیرا هر یک از آنان در نظر دیگری انسان واقعی بود. نخستین کاری که کردند این بود که رفتند و ادرار کردند و نخستین سخنشان این بود که «اوزمزد، آب و زمین و گیاه و چارپا و ستارگان و ماه و خورشید و همه‌ی نیک‌بختی که اصل و نتیجه‌ی آن از تجلی تقدس ناشی می‌شود، آفرید». اما پس از این، دشمن بر اندیشه‌ی



آنان تاخت و اندیشه‌ی آنان را بیالود و آنان گفتند که اهریمن (انگزه مینو: آفرینش بد) آب و زمین و گیاه و چارپا و دیگر چیزها را آفرید. آن گفتار دروغ را آنان به میل دیوان گفتند. اهریمن نخستین کسی بود که از آنان بدان سبب شاد شد. به دنبال این دروغ‌گویی هر دو گناهکار شدند و روانشان تا روز پسین (قیامت) دوزخی شد»<sup>۱۴</sup>.

در تاریخ‌های عصر اسلامی آنها را مهلی و مهلیانه، ماری و ماریانه، متریه و متریانیه، متر و متران، مهلا و مهلینه، مهریه و مهریانیه، مشی و ماشان، میشی و میشان، میشی و میشیانه، میشه و میشانه و بالاخره مرد و مردانه نام نهاده‌اند.<sup>۱۵</sup>

در بین اسطوره‌هایی که منشأ انسان را از گیاه و چوب می‌دانند، داستان خلقت مشی و مشیانه دارای نمود و برجستگی خاصی است و شاید مثالی تام باشد در معرفی نمونه‌ای کامل از خلقت انسان از گیاه. بندهش که از کتب پهلوی متأخر در دین زرتشت است و زمان تألیف آن به اواخر قرن سوم هجری می‌رسد، سرشار از داستان‌ها و حکایات دینی زرتشتی است و یک دوره‌ی کامل تاریخ اساطیری و واقعی ایران را دربرمی‌گیرد. در این کتاب در فصل ۱۵ داستان روییدن مشی و مشیانه بدین گونه روایت شده است: «کیومرث در هنگام درگذشت، نطفه‌ی خود را رها کرد. آن نطفه به وسیله‌ی نور خورشید پالوده شد و دو سوم آن را نریوسنگ (در فارسی میانه

قرار گرفته باشند. و از طرف دیگر آنها در نزدیکی حبشه زندگی می‌کنند که یکی از کشورهای مسیحی مذهب بوده است که می‌توانسته تأثیر خود را بر عقاید این قوم بگذارد.

مردمان سودان معتقدند که خدای آفریننده‌ی آنها، «آما» انسان‌ها را بدون بهره‌گرفتن از زمین در آسمان می‌سازد. هنگامی که خدا در حال ساختن اعضای بدن انسان است، ارواحی که قرار است در بدن این موجود قرار بگیرند از ترس اینکه هر بار باید دو فرزند دوقلو، یکی پسر و یکی دختر بزایند، ناپدید می‌شوند. به همین خاطر تصمیم گرفته می‌شود که هر بار که انسانی از مادر متولد شود دو جنسه باشد.<sup>۶</sup>

از دیگر روایات اسطوره‌ای آفریقا داستانی متعلق به مردمان بوشنگو (Bushongo) و طوایف وابسته‌ی کنگو می‌باشد. این اسطوره می‌گوید که در آغاز آفرینش، پیرمرد و پیرزنی زندگی می‌کردند که آنها را فرزندی نبود. روزی آسمان گشوده شد و مردی سفید پوست از آن فرود آمد و به جانب پیرمرد و پیرزن، نخستین زوج بشری، رفت. از پیرمرد پرسید: «مردمان کجایند؟» پیرمرد گفت جز آنان کسی نیست و آنان نیز برای بچه‌دار شدن بس پیرند. سفیدپوست گفت که او خداست و نام او «بومازی» (Bomazi) می‌باشد و به زودی فرزندی از همسر او یعنی پیرزن زاده خواهد شد. پیرمرد و پیرزن خندیدند اما به زودی زن احساس کرد که باردار است و پس از چندی دختری از او متولد شد. بومازی او را پس از بالیدن به نزد خود برد. بومازی پنج پسر داشت که هر یک سرکرده‌ی قبیله‌ای شد.<sup>۸</sup>

در اساطیر بابلی نیز گاهی اشاره شده است که انسان، حاصل پیوند بین مردوک و ایزدبانو آرورو است. در یک لوح سومری که کاتبان مصری از آن به عنوان سرمشق و الگوی یادگیری خط استفاده می‌کردند و در تل العماره در شصت کیلومتری شمال اسیوط در ساحل شرقی نیل به دست آمده است، اسطوره‌آدایا، نخستین انسان سومری، ذکر شده است.<sup>۹</sup>

#### منشأ گیاهی پیدایش انسان:

هنگام مرور اساطیر ملل به داستان‌هایی برمی‌خوریم که انسان را همانند گیاهی می‌دانند که از زمین می‌روید و یا پیکره‌ی نخستین انسان از چوب تراشیده می‌شود. تصور آفرینش انسان از گیاه مبتنی بر مشاهده‌ی طبیعت و چرخه‌ی زایش و مرگ در طی فصول می‌باشد. دانه‌ای که در خاک کاشته می‌شود پس از مدتی شروع به رشد و نمو می‌کند؛ ساقه، برگ، گل، میوه و دانه می‌دهد و از دانه است که آفرینشی دیگر شروع می‌شود. این روند رشد و رویش الهام بخش انسان برای پردازش چنین اساطیری در مورد خلقت انسان شده است. این مسأله کاملاً طبیعی و حاصل برداشت مفهومی انتزاعی از طبیعت و ساخت داستانی دیگر در قالب آن است، همان پدیده‌ای که شاعران را وا می‌دارد تا گل‌های نرگس را به چشمانی مخمور تشبیه کنند یا سرو را استعاره از قد بلند یار بگیرند و موهای نورسته صورت معشوق را به سبزه تشبیه کنند و گونه‌هایش را به گل سرخ. این امر باعث شده است تا آفرینش انسان را نیز به رویش گیاه تشبیه کنند.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به نقل از جیهانی داستانی تعریف می‌کند که از نگاه خواننده‌ی امروزی ممکن است عجیب و محال به نظر آید. این داستان را آرتور کریستن سن در نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهر یار چنین بیان می‌کند که:

«جیهانی از درختی نام برده است که در میان شن‌های کنار دریای هند می‌روید و برگ آن به هم می‌پیچد و می‌افتد و به صورت ماده زنبوری درمی‌آید و می‌پرد. بیرونی به دنبال آن می‌آورد که: ما خود تعدادی از جانوران را دیده‌ایم که با تولید مثل زیاد می‌شوند و خود از طریق یک تولد آشکار از گیاهان و چیزهای دیگر زاده شده‌اند و بعد با تولید مثل زیاد می‌شوند».<sup>۱۰</sup>

درباره‌ی جملات اخیر که از قول خود بیرونی است می‌توان گفت که امروزه نیز در مزارع و باغات و دنیای گیاهان چیزی همانند این رخ می‌دهد. میوه‌ها و دیگر محصولات زراعی دیده می‌شود که ظاهراً سالم و بی‌عیب هستند اما هنگامی که بریده شوند درون آنها پر از کرم است. بنابراین یک باور عامیانه، اعتقاد بر این است که این کرم‌ها از خود میوه و یا برگ به عمل می‌آیند زیرا در بیرون آنها هیچ اثری از خرابی و کرم‌زدگی نیست. چنین پدیده‌ای می‌تواند مؤید اظهارات بیرونی باشد که می‌گوید «ما خود تعدادی از جانوران را دیده‌ایم که با تولیدمثل زیاد می‌شوند و خود از طریق یک تولد آشکار از گیاهان و چیزهای دیگر زاده شده‌اند». امروزه مشخص شده است که حشرات ریزی که معمولاً در اماکن سبز و پردرخت و گیاه زندگی می‌کنند، هنگام تخم‌گذاری با فرو کردن نیش خود در برگ یا میوه، سوراخ کوچکی پدید می‌آورند و در آن تخم می‌گذارند. حشرات نوزاد که در آغاز به شکل کرم از تخم بیرون می‌آیند، از مواد درون میوه و برگ تغذیه می‌کنند و چون به حدرشد و بلوغ رسیدن آن را سوراخ می‌کنند و از آن بیرون می‌آیند و در نگاه نخست چنین می‌نماید که آنها از خود گیاه و درخت به وجود آمده‌اند.

اسطوره‌ای که می‌تواند ارتباط تنگاتنگی با این پدیده داشته باشد، اسطوره‌ای است از مردم هررو (Herero) در جنوب غربی آفریقا که «آنها معتقدند نیاکانشان از درختی خاص که هنوز در منطقه‌ی «ولت» یا «فلت» (Velt) یافت می‌شود، زاده شدند. آنها می‌گویند که گاوهای نخستین

## نخستین زوج در اساطیر

ایرانی، مثنی و مثنیانه

می‌باشند. این دو را باید نخستین

انسان‌های واقعی از دیدگاه

دین زرتشت به حساب آورد؛

زیرا کیومرث با این توصیفات

و شمایی که از او در کتب

مقدس این دین مطرح می‌کنند

نمی‌تواند انسانی معمولی باشد



تصویری از کیومرث، نخستین انسان و فرمانروا که پوست ببر می پوشید و در غار زندگی می کرد. مربوط به اوائل قرن نوزدهم

نمی دانست چگونه از آنها استفاده کند. وی آفریدگار خود را به یاد نمی آورد. به همین دلایل خدایان از آنها ناراضی شدند و باران سنگینی بر آنها بارانند. همه ی موجودات علیه آنان به نبرد پرداختند و نابودشان کردند. و در نهایت آنهایی که جان به سلامت بردند به میمون بدل شدند. بعد از این دوره، ایزدان به کمک «یوش کام»، ایزد ذرت، زن و مردی از ذرت ساختند. نیای اولیه نژاد کنونی بشر از ذرت زرد و سفید ساخته شدند. ابتدا چهار مرد و سپس چهار زن را پدید آوردند. آنان خون گرم در بدن داشتند، سخن می گفتند و پروردگار راستایش و نیایش می کردند و باهوش بودند. آنها شروع به ساختن معابد کردند و تندیس ایزدان را ساختند. هنوز دنیا در تاریکی بود. عاقبت ستاره ی صبح درخشیدن گرفت. کاهنان بلوری را سوزاندند و خورشید از آن پدیدار گشت؛ با گرمای زیادی تابیدن گرفت و سطح زمین گل آلود را خشک کرد. و بدین گونه نژاد بشر رو به ازدیاد نهاد. در بین مردم قبایل مختلف آفریقایی بیش از هر جای دیگر، اعتقاد به پیدایش انسان از گیاه رایج است. مردم «زولو» در آفریقای جنوبی می گویند که نخستین زن و مرد از درون یک نی بیرون آمده و یا در نیستانی خلق شده اند. مردمان «تونگا»، از قبایل ساکن در موزامبیک، باورشان این بود که نخستین زن و مرد از درون یک نی یا از انفجار نی ای هستی یافته اند. در بین این قبیله تا چندی پیش رایج بود که در پیش درگاه خانه ای که نوزادی در آن به دنیا می آمد یک بوتله نی می کاشتند که یادگاری از همان اعتقاد کهن بود.

مردمان «هررو» که در نواحی جنوب غربی آفریقا زیست می کنند، نژاد بشر کنونی را از زوجی می دانند که از درختی خاص زاد شده اند. آنها معتقدند که این درخت مقدس هنوز در منطقه ای به نام ولت (Velt) برجاست. آنها همین طور اعتقاد دارند که گاوهای نخستین نیاکان هم از این درخت زاده شده اند تا تولید مثل کنند و زیاد شوند و در خدمت انسان ها باشند؛ اما می گویند که گوسفندها و بزها از سوراخی در زمین بیرون آمده و زیاد شده اند.

در مالاگاسی، باور بر این است که آفریننده، نخست دو مرد و یک زن را آفرید که جدا و بی خبر از یکدیگر در زمین زندگی می کردند. نخستین مرد تندیس زنی از چوب تراشید و شیدای او شد. مرد، پیوسته با تندیس حرف می زد و او را در فضای باز قرار داده بود تا به هنگام کار نیز بتواند او را تماشا کند. روزی دومین مرد که از آن سرزمین

می گذشت به تصادف تندیس زن را دید و شیفته ی او شد و تندیس را با پوشاک و گوهرهای گران بها آرایش داد. پس زن که از تنهایی ملول بود فرار سید و با دیدن تندیس چوبی در پای او افتاد و از آفریننده خواست که تندیس را جان دهد. زن تمام شب آن را در آغوش گرفت و بامداد، تندیس، دختری جاندار و زیبا شد. پس آن دو مرد فرا رسیدند و گفتند که دختر دست ساز آنهاست. زن از وانهادن دختر به مردها امتناع کرد و خدایان در این دعوا به داوری آمدند. خدا گفت نخستین مرد یعنی پیکر تراش پدر

دختر و زنی که تندیس را جان داد مادر اوست و مرد دوم شوی آن دختر می باشد. پس نخستین مرد با زن و دختر با دومین مرد ازدواج کرد و از آنها بود که همه ی مردمان روی زمین پدید آمدند.<sup>۱۸</sup>

#### آفرینش انسان از خاک:

«زخمی کردن، بریدن، پاره کردن و خراش دادن مادر مشترکمان با کار کشاورزی گناه است. از من می خواهید زمین را زیر و رو کنیم؛ آیا باید چاقو به دست گیرم، در سینه مادرم فرو برم؟ اما چون مرگم فرارسد، او دیگر مرا در



با زنی نامشخص و به دنیا آمدن سه ایزد دیگر از فرزند او، همه عناصری دیگر در داستان آفرینش اسکاندیناوی می‌باشند که معادلی در دین زرتشت ندارند. شباهت‌های بین اساطیر این دو ملت در برخی موارد دیگر نیز به چشم می‌خورد که ممکن است هرکس را به شک اندازد و با این وجود نظر کریستن سن نیز پشتوانه‌ی کافی دارد. آفریده شدن گاو همزمان با اولین انسان، تنها خاص دین زرتشت و اساطیر اسکاندیناوی نیست بلکه در اساطیر قوم هررو، از اقوام سیاه‌پوست جنوب غربی آفریقا، نیز همراه با انسان گاوی به وجود می‌آید. یمیر، غول - خدای نخستین اساطیر اسکاندیناوی، نیز هیچ شباهتی با کیومرث ندارد. یمیر از آب شدن یخ‌ها پیدا شده است و قبل از انسان بودن، یک خدا می‌باشد که از بدن او

کیومرث به معنی «زندگی میرا» گویی همانند دیگر مخلوقات همچون امشاسپندان مفهومی انتزاعی و مجرد بوده که بعدها شکل فیزیکی و مادی به خود گرفته است و در این شکل مادی نیز یک مفهوم شخصیت یافته کامل نیست، بلکه در روایات زرتشتی به اشکال مختلفی وصف شده است

بخش‌های مختلف جهان ساخته می‌شود و کیومرث از خاک است که نسل بشر از او به وجود می‌آید. دیگر اینکه مشی و مشیانه از زمین می‌رویند، اما اسک و امبلا از کنده‌ای مانند مجسمه تراشیده می‌شوند و سپس جان می‌گیرند. خلقت انسان از چوب یا پیدایش او به صورت روییدن از زمین نیز تنها منحصر به این دو اسطوره نیست، بلکه همان گونه که خواهد آمد مردم «زولو» در آفریقای جنوبی نیز بر این باورند که نخستین مرد و زن از یک نی یا در نیستانی، هستی یافتند. مردم قوم

مایا از اقوام سرخ پوست آمریکای جنوبی هم معتقدند که انسان از ذرت ساخته شده است. شباهت‌های زیادی بین اساطیر این دو ملت در اساطیر پایان جهان نیز دیده می‌شود که به موقع از آن سخن خواهیم گفت.

قبلاً نیز درباره‌ی اسطوره‌های اقوام بومی ساکن آمریکا سخن گفته شد و اشاره شد که آنها معتقدند انسان‌ها در چندمرحله خلق شده‌اند تا اینکه به صورت نسل کنونی بشر درآمده‌اند. در اولین دوره، فقط حیوانات آفریده شدند اما آنها قادر به عبادت خدایان نبودند. دوره‌ی دوم آدمیانی را فرا می‌گرفت که از گل سرشته شده بودند که آنها نیز به دست خدایان نابود شدند. پس از آن، ایزدان، انسان‌ها را از چوب ساختند. این موجود، می‌دید، سخن می‌گفت اما شعور نداشت، روح نداشت، چهره‌اش بی‌حالت بود و گوشتش زرد. احساس نداشت و اشیاء را نیز دوست نمی‌داشت، زیرا

در اساطیر آفرینش اسکاندیناوی اسک و امبلا نخستین زوج بشری به دست سه خدا به نام‌های «اودین»، «ویلی» و «و» از کنده‌ی درختی ساخته شدند. هنگامی که این سه ایزد در ساحل دریا قدم می‌زدند و به دو کنده‌ی درخت رسیدند. آن کنده‌ها را برداشتند و آنها را به صورت انسان درآوردند. یکی از این سه خدا به آنها نفس داد و زندگی بخشید. دومی درک و حس و سومی، گویایی، شنوایی و بینایی به آنها بخشید. سپس بر آنها لباس پوشاندند و نام نهادند. مرد، اسک به معنی درخت زبان گنجشک و زن، امبلا به معنی درخت نارون یا مو می‌باشد. در شعری که متعلق به سده‌ی دهم میلادی است این اسطوره چنین آمده است:

«تا آنکه از آن دست آمدند سه ایزد

توانا و دریا دل به ماؤا

در ساحل یافتند دو موجود نحیف را

اسک و امبلا موجوداتی بدون سرنوشت

نه نفسی داشتند نه روح زنده‌ای

نه جریان خونی نه صدایی نه رنگی

اودین نفس داد

هوئیز روح

لودور خون و رنگ ارزانی داشت...»<sup>۱۶</sup>

کریستن سن معتقد است که این اسطوره برگرفته از دین زرتشت است. او می‌نویسد که نخستین زوج بشری از یک یا دو گیاه بیرون می‌آیند یا از آن ساخته می‌شوند که در دین زرتشت و اسکاندیناوی برابرند. «اکسل اولریک» به احتمال قریب به یقین اثبات کرده است که اسطوره‌ی اسکاندیناوی مربوط به بند کشیدن «لوک»، از ملت‌های قفقاز گرفته شده و در توضیح اینکه به چه طریق این افسانه به کشورهای اسکاندیناوی رسیده است، توجه را به ارتباط استروگت‌ها (Ostrogoth) و چرکس‌ها در دوران هجوم بربرها معطوف داشته است. در میان ملت‌های قفقاز و ایرانیان مبادله‌ی افکار مذهبی، اساطیری و افسانه‌ای از زمان‌های دور و دراز وجود داشته است. در این مبادله‌ی اندیشه‌ها، ایرانیان که ملتی با فرهنگی والاتر بودند، پیش از آنکه تأثیر بپذیرند، تأثیر بخشیده‌اند. آسی‌ها که قومی ایرانی و اصلاً اهل خوارزم بودند، بسیاری از افسانه‌ها را به همراه خویش به اقامت‌گاه جدیدشان یعنی قفقاز برده‌اند و این افسانه‌ها در میان دیگر اقوام قفقازی رایج شده است. همچنین اگر فرضیه‌ی اولریک را بپذیریم، می‌توان پنداشت که اقوام قفقازی، افسانه‌ی ایرانی مربوط به گاو و انسان اولیه و نخستین زوج بشری را گرفته‌اند و این افسانه از قفقاز با واسطه‌ی استروگت‌ها در میان اقوام اسکاندیناوی منتشر شده است.<sup>۱۷</sup>

با وجود این که کریستن سن سعی زیادی کرده است که ریشه‌ی داستان آفرینش انسان در اسکاندیناوی را از ایران بداند، اما می‌توان آن داستان را بومی آن سرزمین نیز دانست، زیرا عناصر طبیعی خاص محیط جغرافیایی اسکاندیناوی در آن فراوانند مانند سرزمین یخ‌زده‌ی نخستین یعنی نیفل‌هایم که در ذهن سازندگان آن اسطوره، مکانی متفاوت با آن یعنی موسپل نیز شکل می‌گیرد. ساحل دریا و خدایان سه‌گانه و غول‌هایی به نام «ریمتورس» (Rimthurse) که از خود یمیر، غول نخستین، به وجود می‌آیند و پیدایش خدایی به نام «بور» از سنگ‌های یخی و ازدواج او



با وجود این که کریستن سن سعی زیادی کرده است که ریشه‌ی داستان آفرینش انسان در اسکاندیناوی را از ایران بداند، اما می‌توان آن داستان را بومی آن سرزمین نیز دانست، زیرا عناصر طبیعی خاص محیط جغرافیایی اسکاندیناوی در آن فراوانند مانند سرزمین یخ‌زده‌ی نخستین یعنی نیفل‌هایم که در ذهن سازندگان آن اسطوره، مکانی متفاوت با آن یعنی موسپل نیز شکل می‌گیرد

احساس خرسندی از پیوستن دوباره به سرزمین مادری».<sup>۳۱</sup>

تقریباً در اساطیری که آفرینش انسان را از خاک و زمین می‌دانند، موجودی الهی که خدای بزرگ یا پیکر از ایزدان دست دوم است، خاک را سرشته از آن پیکر انسان را خلق می‌کند. در برخی از آنها اشاره شده که خدای بزرگ بعد از شکل‌گیری کالبد، روح و جان را در او می‌دمد. یک اسطوره منحصر به فرد متعلق به قبیله سرخ‌پوست ذونی می‌باشد که به اعتقاد آنان، انسان همانند نوزاد از زمین متولد می‌شود.

اساطیر یونان در مرحله‌ی نخست بیان می‌کند که آفرینش انسان از خاک است. آفریننده یکی از تیتان‌هاست. تیتان‌ها موجودات غول‌پیکری بودند که قبل از انسان‌ها و حتی قبل از زئوس بر زمین زندگی می‌کردند. آنها از زمین - مادر، گایا، به وجود آمده

بودند، که بیشتر آنها به دست زئوس، خدای آسمان، که در اوج ابرها در کوه المپ زندگی می‌کند، نابود شدند. خلقت انسان به دست موجودی که خود از زمین به وجود آمده و آن هم از خاک، می‌تواند یادآور دوره‌ای باشد که نظام مادرسالاری در آن جامعه رایج بوده است. این اسطوره، یعنی آفرینش انسان از زمین، به همین صورت باقی می‌ماند و تنها یادگاری که از تحول نظام اجتماعی از مادرسالاری به پدرسالاری در آن می‌توان یافت، دمیده شدن روح در قالب خاکی انسان توسط زئوس خدای آسمان است که می‌تواند نماینده‌ی آسمان - پدر باشد. بنابر داستان‌های اسطوره‌ای، چون «زئوس در المپ بر سریر خدایی نشست و جنگ بزرگ [با کروئوس و تیتان‌ها] پایان یافت، پرومتهوس (Prometheus): اندیشه یا اندیشه‌ی پیش‌رو) را فرا خواند و فرمود: «برو انسان را از گل رس بساز، کالبد او را به شکل جاودانان بساز و من در او زندگی خواهم دمید. هر چه لازم است بیاموزش تا جاودانان را ستایش کند و پرستشگاه بسازد و پس از زمان

کوتاهی بمیرد و به قلمرو برادرم هادس (Hades) فرو رود و تحت فرمان وی درآید. پرومتهوس برای به اجرا گذاشتن فرمان زئوس به محلی در یونان به نام پانوپئوس (Panopeus) واقع در چند کیلومتری شمال شرقی کوه دلفی رفت و بی‌درنگ با خاک سرخ رس، گل آدم را ساخت و آن را شکل داد. سپس زئوس به آدم‌های خاکی، زندگی بخشید و پرومتهوس را بر آن داشت تا چیزهای لازم را به ایشان بیاموزد.»<sup>۳۲</sup> در این روایت، پرومتهوس می‌تواند چهره‌ی تجرد یافته‌ی خود زمین باشد، زیرا موجودی است که خود از زمین به وجود آمده است. در این روایت ساختن انسان از گل سرخ رس و دمیدن روح در او شباهت فراوانی به روایت کتاب مقدس دارد. در کتاب مقدس آمده است که نام نخستین انسان «آدم» است. آدم (adammah) به معنی گل سرخ می‌باشد. در سفر پیدایش، بخش دوم آیه هفت آمده است «آنگاه خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم موجود زنده‌ای شد.»<sup>۳۳</sup>

پان گوخدای نخستین پس از زاده شدن، از خاموشی و  
بیهودگی جهان ملول شد و تندیس مرد و زنی را از گل پیمانه  
زد تا اداره کننده‌ی زمین باشند. وقتی این تندیس خشک شد،  
پان گو، عنصر یانگ (آسمان) و یین (زمین) [نر و ماده بودن]  
را در آن دمید و چنین شد که نخستین زن و مرد هستی یافتند

آغوش نخواهد گرفت. به من می‌گویید زمین را زیر و رو کنم و  
سنگ‌ها را به دور افکنم؛ آیا باید گوشت او را ببرم تا به استخوانش  
برسم؟ در این صورت دیگر هرگز به بدن او راه نخواهم یافت تا  
دوباره زاده شوم. از من می‌خواهید علف و ذرت درو کنم و بفروشم و  
مانند سفیدپوستان ثروتمند شوم؛ اما به چه جرأتی موهای مادرم را  
برداشت کنم»<sup>۱۹</sup>. شاید تعجب کنیم اگر بدانیم این گفته‌ها از

اسموهالا (Smohalla) پیامبر سرخ‌پوست آمریکایی از قبیله اوماتیلا  
(Umatilla) در نیم‌قرن قبل می‌باشد.

اندیشه‌ی آفرینش انسان از خاک، نخستین و شاید طبیعی‌ترین  
توجیه برای خلقت انسان است. این دیدگاه معلول نخستین تصورات بشر  
از طبیعت می‌باشد. در پیش چشم انسان، همه‌ی گیاهان از زمین  
می‌رویند، رشد می‌کنند و دوباره تخم به خاک می‌دهند تا چرخه‌ی آفرینش  
تکرار شود. علت دیگری که می‌توان در این دسته از اساطیر یافت به  
چگونگی نگرش به آفرینش جهان برمی‌گردد که در بسیاری از آنها، آسمان  
را پدر و زمین را مادر موجودات می‌دانند و بالطبع انسان نیز حاصل این  
پیوند و فرزند زمین است. البته در توجیه اینکه چرا در نتیجه‌ی این پیوند،  
یعنی پیوند آسمان به عنوان پدر و زمین به عنوان مادر، انسان به عنوان  
فرزند زمین شناخته می‌شود، می‌توان گفت که در بسیاری از اجتماعات  
نخستین ارتباط انسان به طبیعت نزدیک‌تر بود و این جوامع به شیوه  
مادرسالاری اداره می‌شد. در چنین جامعه‌هایی کودک نسب خویش را به  
مادر می‌رسانید، پس طبیعی خواهد بود که در چنین جوامعی که عقیده به  
پیدایش انسان به عنوان فرزند آسمان و زمین دارند، ایده‌ی فرزند زمین  
بودن به خاطر نظام مدرسالاری اجتماع باقی بماند و به نسل‌های دیگر  
برسد و حتی هنگامی که نظام‌های اجتماعی تغییر می‌کند و به پدرسالاری  
تبدیل می‌شود، اسطوره به گونه‌ای دیگر با نظام جدید تلفیق می‌شود.  
نمونه این تلفیق را می‌توان در اسطوره‌ی آفرینش بابلی یافت. در این  
اسطوره، انسان حاصل اختلاط خاک (به عنوان نماینده‌ی زمین) و خون  
یک موجود آسمانی به نام کینگو است. نمونه‌های دیگر این گونه  
داستان‌های ترکیبی را در همه جا می‌توان یافت؛ مانند اساطیر زرتشتی در  
پیدایش کیومرث و خلقت انسان در اسطوره‌های چینی.

توجیه دیگری که برای آفرینش انسان از خاک وجود دارد، چرخ‌های  
سفالگری می‌باشد؛ بدین ترتیب که انسان با دیدن کار سفالگری و ساخته  
شدن اشیاء و ظروف و احتمالاً تندیس‌هایی از خاک، این را برداشت  
می‌کند که انسان نیز می‌توانسته مانند این سفالینه‌ها از خاک شکل گرفته  
باشد.

یک اسطوره‌ی آفرینش مصری از خدایی به نام خنوم نام می‌برد که  
انسان را همانند یک تندیس سفالی بر این چرخ‌های سفالگری می‌سازد و  
دیگری آفرینش انسان به دست نوگوا در اساطیر چین می‌باشد. این ایده را  
آرتور کریستن سن چنین بیان می‌کند:

«در نظر ملت‌های قدیم شرق، انسان معمولاً از گل ساخته شده است؛  
قیاس کارکوزه‌گرها که از زمان‌های دور شناخته شده است. بدین گونه است  
که در مصر، خنوم (chnum)، آدمیان را از گل می‌سازد. به همین نحو  
«ارورو»ی (Aruru) بابلیان و آفرینش انسان در سفر تکوین. کیومرث

لقب گلشاه (که به صورت هزارش آرامی طینا آمده است) دارد»<sup>۲۰</sup>  
از دیگر نکاتی که باعث پیدایش داستان‌های خلقت انسان از خاک  
(زمین) شده است می‌توان به مراسم تدفین در میان ملت‌های مختلف  
اشاره کرد. در بیشتر اقوام و ملت‌ها از قدیم الایام مردگان را در خاک دفن  
می‌کردند. در کشفیات باستان‌شناسی در بسیاری از مناطق، به خصوص  
فلات مرکزی ایران به قبرهایی دست‌رسی پیدا کرده‌اند که مرده را به  
صورت چمباتمه زده و حالت جنینی قرار می‌داده‌اند و در برخی دیگر،  
مردگان را در حفره‌های خمره‌ای شکل می‌نهادند که نمادی از زهدان  
مادر بوده است و عقیده بر این بوده که انسان را به عنوان امانت و دانه‌ای به  
خاک می‌سپارند و این انسان روزی از خاک متولد خواهد شد. داستان تولد  
مرده از خاک، می‌توانسته داستان آغازین خلقت از زمین را به ذهن انسان  
متبادر کند. یک نمونه‌ی بارز این گونه داستان‌های آفرینش از خاک و  
زمین به عنوان مادر و زنی که دارای زهدان است، اسطوره‌ی آفرینش  
انسان در بین قوم ذونی از قبایل سرخ‌پوست آمریکای جنوبی می‌باشد.  
آنها معتقد به چهار زهدان برای زمین می‌باشند که به اراده‌ی خورشید،  
انسان‌ها و دیگر موجودات در چهارمین زهدان زمین شکل گرفته و بعد  
زهدان به زهدان بالا آمده تا به روی زمین رسیده‌اند. نمونه‌ی دیگر را  
می‌توان در دین زرتشتی یافت. بعد از اینکه کیومرث می‌میرد، نطفه‌ی او  
در زمین قرار می‌گیرد. در این اسطوره، زمین یعنی سپندارمذ، دختر  
اهورامزدا می‌باشد که نطفه‌ی کیومرث را چهل سال در خود پرورش  
می‌دهد و بعد دو انسان به نام‌های مثنی و مشیانه به صورت گیاهی از زمین  
می‌رویند. میرچا البیاده نظر خود را در این باره بدین گونه بیان می‌کند که:

«حس پوشیده‌ای از یگانگی رازآلود با زمین میهن، حضور دارد و این  
صرفاً مهر دنیوی برای کشور و یا ایالت خود و ستایش چشم‌اندازهای آشنا یا  
بزرگداشت نیاکانی که نسل‌های پیش در پیرامون کلیسای روستا دفن شده‌اند،  
نیست. چیز دیگری هم در آن وجود دارد: تجربه‌ی بومی (autochthony)،  
احساس ژرف بیرون آمدن از زمین و زاده شدن از زمین، به همان سان که  
زمین با باروری فرسوده ناشدنی خود، به صخره‌ها، رودها، درخت‌ها و  
گل‌ها زندگی می‌بخشد. از این لحاظ است که بومی را باید فهمید،  
انسان‌ها احساس می‌کنند که مردم (اهل) جایی هستند و این احساس  
پیوند کیهانی، ژرف‌تر از پیوند خانوادگی و همبستگی نژادی است... به  
هنگام مرگ، آرزوی بزرگ بازگشت به زمین - مادر، مدفون شدن در خاک  
وطن بود... اکنون می‌توان معنای خاک وطن را دریافت و از آن جاست  
ترس از به خاک سپرده شدن در جای دیگر. و از آنجاست بیش از هر چیز





بغ بانو نوگرا و فوسی با ازدواج بایکدیگر ترکیبی از بانگ و بین اند

نخستین از نژاد طلایی بودند که در خوشی و فراغت می زیستند و پس از مرگ به روح محض بدل می شدند. نژاد دوم از نقره ساخته شده و نسبت به مردمان قبلی از درایت کمتر برخوردار بودند که پس از مرگ، روحشان ابدی نبود. نژاد سوم از برنز ساخته شده بودند که انسان هایی مهیب و فوق العاده نیرومند بودند که به دست یکدیگر نابود شدند و آخرین نسل، انسان های کنونی و از آهن می باشند که در روزگار پلیدی و اهریمنی، زندگی می کنند. گویی خانم همیلتون از روایتی که هزیود (شاعر قرن هشتم ق.م) درباره ای ادوار عمر بشر می گوید دچار قدری سوء تفاهم شده اند. هزیود دوران ها را با نام فلزات نامگذاری می کند و از پنج نسل نام می برد و هیچ فلزی را نماینده نسل چهارم نمی داند به همین خاطر خانم همیلتون نیز از نسل چهارم که نژاد قهرمانان و پهلوانان جنگ های تروا و تب هستند، گریز می زند و به صراحت بعد از عصر برنز که دوره ای سوم است به دوره ای پنجم که عصر آهن و دوران کنونی می باشد، می پردازد. اما هم این روایت و هم داستانی که در آن نقشی به اپی متئوس می دهند اصالت چندانی ندارند و ساخته ای متأخرین همانند شعرا و فلاسفه برای توجیه مسائل و مشکلات اجتماع می باشد. در روایت اپی متئوس، این مسأله که چرا انسان از نظر بدنی و شرایط فیزیکی از بقیه ای جانوران پست تر است، و هیچ قوه ای دفاع طبیعی در ساختار فیزیکی بدن خویش ندارد، توجیه می شود و روایت هزیود که خانم همیلتون آن را بازگو می کند توجیهی است برای آمیختگی بدی و خوبی و ظلم و ستم های جاری اجتماع.

اساطیر بین النهرین عمدتاً به دو گروه سومری و بابلی تقسیم می شوند و هر دو در مورد خلقت انسان آشفستگی هایی دارند که ناشی از ترجمه های گوناگونی است که از الواح یافت شده، صورت گرفته است. محور اسطوره ای سومری پیش از آنکه چگونگی خلقت انسان باشد، علت آفرینش او را شرح می دهد. در این اسطوره «انسان برای خدمت به خدایان خلق می شود تا زمین را بکارد و خدایان را از زحمت کارکردن برای معاش راحت سازد».<sup>۳۶</sup> زیرا «خدایان همه ای کارهای سخت را انجام می دهند؛ به کندن کانال ها و تمیز کردن آنها می پردازند، در حالی که این کار را دوست ندارند. پس از گذشت ۳۶۰۰ سال به این نتیجه می رسند که به اندازه ای کافی کار کرده اند و خود را برابر ال لیل (در روایتی دیگر خالق انسان، انکی شناخته می شود) مسلح می کنند. ال لیل از اینکه در نیمه های شب تهدید شده است، ناخشنود است و چهره اش مانند درخت گز زرد می شود. وی خدایان بزرگ را گرد می آورد تا حرف آنها را بشنود و آنها تصمیم می گیرند که «بیلیت - ایلی» الهه ای زهدان، میرندگان را بیافریند».<sup>۳۷</sup> در روایت دیگر، نین ماه (Ninmah)، زن - خدای زایش، به کمک خدایانی که از آنها به عنوان سرشترگران خوب و شکوهمند نام برده شده است، خاکی را که «بر بالای مغاک» است ممزوج می کنند و انسان را به وجود می آورند. در این روایت نین ماه شش نوع انسان متفاوت می آفریند. در ادامه ای اسطوره از انسان های دیگری نام برده می شود که به دست انکی ساخته می شوند. انکی انسانی می آفریند که دارای جسمی و

اساطیر بین النهرین عمدتاً  
 به دو گروه سومری و بابلی  
 تقسیم می‌شوند و هر دو در  
 مورد خلقت انسان  
 آشفتگی‌هایی دارند که ناشی  
 از ترجمه‌های گوناگونی  
 است که از الواح یافت شده،  
 صورت گرفته است



برخی اساطیر، این روایت را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند که خدایان به پرومتهوس و برادرش اپی‌متهوس (که به معنی شخص پس اندیشه و دیرفهم می‌باشد) وکالت انجام چنین کاری را داده بودند. اپی‌متهوس به خاطر کم‌دانشی خود، ابتدا دیگر جانوران را خلق می‌کند و بهترین چیزها را به آنها می‌دهد مانند زور، نیرو، سرعت و... تا اینکه هیچ مزیتی برای انسان باقی نمی‌ماند. آنگاه پرومتهوس، خود کار آفرینش انسان را شروع می‌کند و به راهی می‌اندیشد که بتواند انسان را برتری دهد. او آنها را با شکل و شمایلی برتر از جانوران و راست قامت خلق می‌کند؛ عین خدایان.<sup>۳۳</sup> بعد تصمیم می‌گیرد که ایشان را برتر از آن گرداند که صرفاً بازیچه‌ی دست خدایان باشند. به همین خاطر همه‌ی فنون کارها و صناعت‌ها را به انسان می‌آموزد؛ او یادشان می‌دهد که چطور خانه بسازند، ابزارها را از سنگ و چوب بتراشند و از آنها استفاده کنند. قدرت تکلم و خواندن و نوشتن نیز بخشش اوست.<sup>۳۴</sup> او در نهایت تصمیم می‌گیرد، با وجود منع زئوس، آتش را به انسان‌ها دهد. به همین خاطر چند شاخه گیاه را برمی‌دارد و در آسمان در کمین گردونه‌ی خورشید می‌نشیند. بعد از بالا آمدن خورشید گیاهان را در چرخ‌های گردونه می‌گیرد و از آن آتشی به زمین می‌آورد و زندگی انسان‌ها را به وسیله‌ی آن رونق می‌دهد. زئوس به خاطر این نافرمانی، او را در کوه قفقاز محبوس می‌کند و هر بامداد عقابی را مأمور می‌کند تا دل و جگر او را بخورد.

ادیت همیلتون در کتاب خود، سیر در اساطیر یونان و روم، روایتی دیگر نقل می‌کند که اساس آن بر همان تقسیم ادواری عمر جهان به چهار یا پنج دوره می‌باشد که در فصل قبل به آن اشاره شد بنا بر گزارش او، انسان‌های





می‌رویند. کریستن سن معتقد است که داستان آفرینش انسان در اساطیر اسکاندیناوی برگرفته از داستان کیومرث و مشی و مشیانه ایران می‌باشد. به این ترتیب که داستان آفرینش کیومرث در بین ساکنان قفقاز رایج می‌شود و از آنجا در شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی به خاطر جنگ‌ها و هجومی که بین اقوام اسکاندیناوی و قفقاز صورت می‌گرفته، شایع شده است. در اساطیر اسکاندیناوی صحبت از خلقت گاوی و گولی به نام میمر است در دین زرتشت نیز نخستین آفریده‌ها، کیومرث و «گاو

یکتا آفریده» می‌باشند. در باور اسکاندیناوی‌ها، نخستین زوج بشری از دو کنده ساخته شدند که با منشأ گیاهی داشتن مشی و مشیانه تقریباً مشابه است. نام این دو مخلوق نخستین، «اسک» یعنی «درخت زبان گنجشک» و «امبالا» به معنی «نارون و مو» می‌باشد. با این وجود، باید نسل بشر را در اساطیر زرتشتی از مشی و مشیانه دانست نه کیومرث و آنها را باید نخستین زوج آفریده شده از زمین به حساب آورد.

آفرینش نخستین انسان در روایات چینی به گونه‌های مختلفی نقل شده است. در یکی از این اساطیر آمده است که:

«پان گو خدای نخستین پس از زاده شدن، از خاموشی و بیهودگی جهان ملول شد و تندیس مرد وزنی را از گل پیمان‌زد تا اداره‌کننده‌ی زمین باشد. وقتی این تندیس خشک شد، پان گو، عنصر یانگ (آسمان) و بین (زمین) [نر و ماده بودن] را در آن دمید و چنین شد که نخستین زن و مرد هستی یافتند. پان گو پس از آن، تندیس‌های گلی بسیاری ساخت و وقتی مشغول خشک کردن آنها در کوره‌ی خورشید بود، ابری سیاه، آسمان را

پوشاند و پان گو که دچار وحشت شده بود، تندیس‌های گلی را شتابان با چنگال آهنی جمع کرد تا آنها را پنهان سازد. به سبب شدت طوفان و شتاب پان گو، بسیاری از تندیس‌ها آسیب دید که آدم‌های شل و چلاق و ناقص، میراث آدمیان ناقص پان گو هستند.»<sup>۲۸</sup>

در روایتی دیگر، آفرینش انسان‌های نخستین، به ایزد بانوی مادر، نوکوا (Nukua) نسبت داده شده است. او خود به شکل آدمی بود، جز اینکه به جای پا، دم اژدها گونه‌ای داشت. «روزی همچنان که بر ساحل رودخانه‌ی زرد، پرسه می‌زد تصمیم گرفت تا از خاک بستر این رودخانه، آدمیانی را بسازد. بر ساحل رودخانه نشست و مشتی گل رس از خاک بستر رودخانه برمی‌داشت و آن را به شکل آدمیانی کوچک درمی‌آورد. او این آدمیزادگان را کم و بیش به شکل خودش می‌ساخت، جز اینکه به جای دم اژدها گونه، برای هر یک از آنها، دو پا می‌گذاشت تا با دو بازویشان تقارن داشته باشد. هنگامی که این موجودات آفریده‌ی نوکوا کامل می‌شدند نوکوا در آنها روح می‌دمید؛ برخی از آنها را از یانگ (آسمان) بارور می‌کرد



ذهنی ناتوان است. آنگاه از نین ماه می‌خواهد تا برای بهبود وضع این مخلوق بینواکاری انجام دهد، اما از عهده‌ی نین ماه کاری بر نمی‌آید و انکی را برای آفریدن چنین مخلوق ضعیفی نفرین می‌کند.<sup>۲۸</sup> سامویل هنری هوک در جایی دیگر بیان می‌کند که علت این نفرین نین ماه به انکی این است که نین ماه (که او را با نام نین هورساگ معرفی می‌کند) هشت نوع گیاه در باغ خدایان کشت می‌کند و انکی آنها را می‌خورد. نین ماه او را نفرین می‌کند و بر اثر این نفرین، هشت عضو تن انکی که یکی از این اعضا دنده‌ی وی است، بیمار می‌شود و خدا بانویی به نام «نین‌تی» به معنی زن - دنده و بانوی زندگی، انکی را درمان می‌کند. این روایت یادآور آفرینش حوا از دنده‌ی آدم است که آفرینش او باعث تسکین آدم می‌شود.<sup>۲۹</sup>

همین مخلوقات هستند که سرانجام آنقدر زیاد می‌شوند که ازدیاد آنها آرامش ال لیل را بر هم می‌زند و او تصمیم می‌گیرد تا آنها را نابود کند (این اسطوره به بابل رسید و در اساطیر بابل آپسو، خدای آب‌های زیرزمینی، است که تصمیم می‌گیرد انسان‌ها را نابود کند) اما انکی، شخصی به نام اتره خسیس را از حادثه باخبر می‌کند و به راهنمایی انکی، نسل انسان نجات می‌یابد.<sup>۳۰</sup> نام نخستین انسان آفریده شده در اساطیر سومری آداپا (Adapa) است.

اساطیر بابلی در مورد آفرینش انسان تنوع زیادی دارند برخی از آنها، انسان را حاصل آمیزش مردوک و ایزدبانو آرورو (Aruru) می‌دانند. برخی انسان را آفریده شده به دست مردوک (خدای بزرگ آسمان) و از خون او می‌دانند و اساطیر دیگر، خالق انسان را ایزد بانو «مامی» می‌دانند که انسان را از گل رس و آمیختن با خون ایزدی که انا کشته است، می‌آفریند.<sup>۳۱</sup>

روایتی دیگر انسان را آفریده شده از ترکیب خون دو خدای لامگا (lamga) که برای خلقت او قربانی شده بودند، می‌داند.<sup>۳۲</sup> اما روایت مشهور همان چیزی است که از الواح هفت‌گانه‌ی کتابخانه‌ی آشوربانی‌پال به دست آمده است. در این روایت آمده است که:

«مردوک تصمیم به آفرینش انسان می‌گیرد تا کار خدایان را انجام دهد. [بعد از نبرد بزرگ مردوک و تيامت] خدایانی که در جبهه تيامت بودند شکست خورده و به بند کشیده شده‌اند و در انتظار تعیین مجازات خویش به سر می‌برند. ولی مردوک اراده می‌کند که فقط یک تن قربانی شود. پس جملگی مورد عفو قرار می‌گیرند، مشروط بر اینکه بگویند چه کسی آتش جنگ را برافروخت و تيامت را برانگیخته تا نبرد را آغاز کند. همه تنها نام یک تن را بردند: «کینگو» پس انا (پدر مردوک) رگ‌های کینگو را زد و از خون او آدمی را آفرید تا خدایان در مکان دلخواه خود در پرستشگاه‌های خاص خویش قرار گیرند و آیین خدایان را به جا آورند.»<sup>۳۳</sup>

اسطوره‌ی آفرینش بابلی، علاوه بر داشتن عناصر زمینی (خاک) و آسمانی (دستور خدا برای خلق انسان) که می‌تواند یادی از دو مرحله‌ی ساختار اجتماعی یعنی نظام مادرسالاری و پدرسالاری باشد. بن مایه‌ای دیگر نیز دارد که ممکن است بعدها به آن افزوده شده باشد. این بن مایه به عقیده‌ی «جان گری» سرشتن خاک انسان با خون کینگو می‌باشد که در حماسه‌ی بابلی محور شرارت و بدی به حساب می‌رود یا به تأویلی شیطان یا اهریمن است. وجود خون این هیولا در بدن انسان تمام

رفتارهای پست و حیوانی انسان را توجیه می‌کند و نماد سرشت عصبانی و حیوانی و شیطانی اوست. این داستان، یعنی وارد شدن کینگو در داستان خلقت انسان، همانند داستان اپی‌متئوس و یا تقسیم عمر انسان به ادوار مختلفی که سیری نزولی از خوبی به بدی دارند، در اساطیر یونان، می‌تواند برافزوده‌ی متأخران به داستان اصلی آفرینش باشد. اساطیر بابلی از نظر تنوع گوناگونند و این گوناگونی، علاوه بر ترجمه‌های مختلف از متن‌ها و الواح به دست آمده، ناشی از حضور و هجوم اقوام مختلف در این بخش متمدن از جهان باستان نیز می‌باشد.

کیومرث نخستین بشر در دین زرتشت است. کیومرث به معنی «زندگی میرا» گویی همانند دیگر مخلوقات همچون امشاسپندان مفهومی انتزاعی و مجرد بوده که بعدها شکل فیزیکی و مادی به خود گرفته است و در این شکل مادی نیز یک مفهوم شخصیت یافته کامل نیست، بلکه در روایات زرتشتی به اشکال مختلفی وصف شده است. در روایت پهلوی آمده است که «مردم از آن گلی اند که کیومرث را از آن آفرید و به شکل نطفه در سپندارمذ (زمین) قرار داد و کیومرث را از سپندارمذ بیافرید.»<sup>۳۴</sup>

در دینکرد از کتب متأخر پهلوی که تاریخ نگارش آن به قرون نخستین پس از اسلام می‌رسد، آمده است که «سپندارمذ یعنی زمین به صورت ماده آفریده شد و اورمزد از آن کیومرث را آفرید به صورت نر.»<sup>۳۵</sup> بر این اساس کیومرث نتیجه‌ی پیوند میان اهورامزدا، خدای آسمان، با دخترش سپندارمذ، الهه‌ی زمین می‌باشد. در روایتی دیگر از بندهشن آمده است که «گاو و کیومرث از خاک درست شدند... قامت کیومرث چهار نای بود و درازا و پهنای او مساوی بود.»<sup>۳۶</sup>

این روایت بندهشن بیش از هر چیز دیگر ما را هدایت می‌کند بر اینکه کیومرث را قبل از اینکه یک انسان معمولی بدانیم، نمونه‌ی انتزاعی و مجرد و یک پیش‌الگو برای انسان به حساب آوریم؛ زیرا این اندازه‌ای که از او توصیف شده است یعنی مساوی بودن درازا و پهنای او را بسیار عجیب می‌نماید.

در جای دیگر از بندهشن آمده است که «چون [کیومرث] درگذشت به سبب سرشت فلزین داشتن هشت گونه فلز از اندام او پدید آمدند که هست: زوسیم، آهن، روی، ارزیر، سرب، آبگینه و الماس.»<sup>۳۷</sup> پس اگر برای این روایت اصلی قائل شویم می‌توان گفت که بدن او نیز مستقیماً از خاک نبوده است بلکه از فلزات ساخته شده که البته باز آفرینش او به زمین که منشأ فلزات است برمی‌گردد. با این وجود می‌توان نتیجه گرفت که همان گونه که در آغاز نیز گفته شد، کیومرث به عنوان نخستین انسان تنها یک مفهوم مجرد و انتزاعی بوده است که در ادوار بعدی برای او قائل به پیکر مادی شده‌اند اما در هیچ جا و صفی که دلالت کند او همانند انسان‌های امروزی بوده، وجود ندارد، بلکه از پیکر فرسوده‌ی اوست که نژادکنونی بشر و نخستین زوج با نام‌های مشی و مشیانه همچون گیاهی از زمین

خدایان نیستند از بین می‌روند و نسلی دیگر به گونه‌ای دیگر خلق می‌شوند. بنابراین اساطیر این قوم، انسان‌های خاکی متعلق به دومین مرحله‌ی آفرینش هستند که با گل رس (که خاص کوزه‌گری است) سرشته می‌شوند. اگرچه این موجودات سخن می‌گویند اما کلماتشان نامفهوم است و بدنشان به خاطر این که از گل پدید آمده، ضعیف و بدساخته شده است. به همین خاطر مورد بی‌مهری خدایان قرار می‌گیرند و خدایان با درک اینکه آفریده‌ی مذکور قادر به استمرار و بقا و تکثیر نیست آن را از بین می‌برند. نسل بعدی انسان‌ها از چوب است که باز نیز از بین می‌روند و بالاخره انسان‌هایی از ذرت ساخته می‌شوند که نژاد کنونی بشر از آنهاست.<sup>۳۷</sup>

قوم ذونی زمین را همچون زنی تصور کرده‌اند با زهدان‌هایی. انسان‌ها و دیگر موجودات درون این زهدان‌ها شکل می‌گیرند و پرورده می‌شوند و بالاخره از آن سر برمی‌آورند. این اسطوره داستان خلقت را چنین بیان می‌کند: «از اتحاد این دو قلوهای کیهانی، یعنی آسمان و زمین، زندگی در شکل‌های میلیونی موجودات زاده شد. اما زمین - مادر، تمام این موجودات را درون تن خود، در آنچه که اسطوره «چهار زهدان زمین» می‌نامد، نگاه داشت. در ژرف‌ترین زهدان غار مانند، بذره‌های انسان و سایر موجودات کم‌کم سبز می‌شود و از تخم بیرون می‌آید. اینها هنوز موجوداتی ناقص‌اند و در تاریکی به هم فشرده و در هم توده شده‌اند. مانند خزندگان روی یکدیگر می‌خزند، غرولند و آه و ناله می‌کنند، آب دهان به بیرون می‌اندازند و از زبانی ناشایست و توهین‌آمیز استفاده می‌کنند. با این حال تعدادی از آنها سعی می‌کنند که بگریزند و این کوشش با نوعی بالارفتن سطح شعور انسان دنبال می‌شود. یکی از این افراد که باهوش‌تر از سایرین است، پوشیای یانکا (poshaiyanka) می‌باشد. این فرزانه‌ی بزرگ به تنهایی پس از عبور از چهار زهدان غار مانند زمینی، به جهان روشنی گام گذاشت (بنابراین او را باید نخستین انسان از دیدگاه این قوم نامید). به سطح زمین که مانند جزیره‌ای وسیع، مرطوب و ناپایدار بود، رسید و به سوی پدر - خورشید گام برداشت تا برای رهایی انسان‌های زیرزمینی در پیشگاهش استغاثه کند... . خورشید دو قلوهایی می‌آفریند که آنها با چاقوهایشان که «سنگ رعد» است، کوه‌ها را از هم می‌شکافند و به تاریکی زیرزمین وارد می‌شوند. آن‌جا در ژرفنای زمین، همه نوع گیاه و روینده‌ای یافت می‌شود. دو قلوها به یکی از آن گیاهان می‌دمند و باعث رشد آن می‌شوند و آن قدر رشد می‌کند تا سرانجام به نور می‌رسد. سپس آن را به صورت نردبان درمی‌آورند تا انسان و سایر موجودات از آن بالا روند و به زهدان دوم برسند. تعدادی از آنها در راه فرو می‌افتند و برای همیشه در اعماق زمین می‌مانند و هیولاهایی می‌شوند که زمین لرزه و تحولات ناگهانی ایجاد می‌کنند. دو قلوها دوباره باعث رشد نردبان می‌شوند و مردم را گروه گروه هدایت می‌کنند و از آنجا به زهدان سوم می‌برند. انسان‌ها در این زهدان به زاد و ولد می‌پردازند و تعدادشان زیاد می‌شود و دوباره جا برای آنها تنگ می‌شود. در نتیجه، دو قلوها، آنها را به سطح زمین می‌فرستند. آنها هنگامی که به سطح زمین می‌رسند، دارای ظاهری نیمه انسانی

هستند: سیاه، سرد، مرطوب و گوش‌هایی پرده‌دار مانند گوش‌های خفاش دارند»<sup>۳۸</sup>. این اسطوره زمین را کاملاً همانند یک زن یا مادر فرض می‌کند که دارای زهدان است و انسان و دیگر موجودات از او زاده می‌شوند و شاید در این مورد از سپندار مذ در اساطیر زرتشتی نیز پیش‌تر باشد.

داستان پیدایش انسان در تورات، سفر پیدایش بخش نخست آیات ۲۸-۲۶ بدین گونه آمده است که «سرانجام خدا فرمود «انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند». پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را زن و مرد خلق کرد و ایشان را برکت داده، فرمود: «بارور و زیاد شوید، زمین را پر سازید، بر آن تسلط یابید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید» و در بخش دوم سفر پیدایش آیه‌ی ۷ چنین می‌آید که «آنگاه خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت. سپس در بینی آدم، روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد».

آدم لغتی عبری به معنی خاک سرخ می‌باشد که هم‌رنگ خاک رس است و مخصوص کوزه‌گری است. با این وجود بعید نیست که بن‌مایه‌ی این روایات همان الگوی سفالگری از خاک رس باشد.

در قرآن مجید نیز آیات بسیاری است که اشاره به آفرینش انسان از خاک دارد. به عنوان نمونه سوره‌ی رحمن آیه‌ی ۱۴: «انسان را خدا از صلبال خشک، گلی مانند گل کوزه‌گران آفرید». سوره‌ی ص آیات ۷۲-۷۱ «ای رسول یاد کن هنگامی که خدا به فرشتگان گفت که من بشر را از گل می‌آفرینم. پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم بر او به سجده درافتید». سوره روم آیه‌ی ۲۱: «و باز یکی از آیات لطف الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهریانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم با فکرت، ادله علم و حکمت حق آشکار است».

مفصل‌ترین و پیوسته‌ترین داستان خلقت آدم در قرآن کریم، سوره‌ی بقره آیات ۳۶-۳۰ ذکر شده است:

«هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که قرار خواهم داد در زمین جانشینی، گفتند آیا قرار می‌دهی در زمین آن را که فساد می‌کند و در آن خون می‌ریزد، در حالی که ما ستایش و سپاس تو می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. گفت من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید. و آموخت به آدم نام‌ها را همگی، پس عرضه کرد آنها را بر ملائکه و گفت خبر دهید مرا از نام‌های اینان اگر راستگو هستید. گفتند منزه‌ی تو. نیست ما را هیچ دانشی جز آنچه تو به ما آموختی. همانا تویی دانشمند حکیم. گفت ای آدم آگاهیشان ده به نام‌های آن چیزها. زمانی که آگاهیشان داد به نام‌های آنان، گفت آیا نگفتم به شما که من می‌دانم غیب آسمان‌ها و زمین را و می‌دانم آنچه را که فاش و پنهان می‌سازید. و هنگامی که گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به آدم پس سجده کردند همه، جز ابلیس که سرپیچید و بزرگی طلبید و او از گروه کافران بود. به آدم گفتیم که با همسر خویش در بهشت جای گیرید و بخورید از آن گوارا. آنچه می‌خواهید و نزدیک نشوید به این درخت که می‌شوید از ستمکاران. پس لغزاید آن دورا شیطان و بیرون رانده‌اش از آنچه بودند در آن و گفتیم فرو شوید گروهی از شما دشمن گروهی دیگر و برای شماست در زمین قرارگاه و بهره‌ای تا زمانی».

که اصل مردانه و سلطه جوی طبیعت بود و این‌ها بعدها مرد می‌شدند و برخی را از بین (Yin: زمین) بارور می‌کرد که اصل زنانه و سلطه‌پذیر طبیعت بودند و بعدها به زن تبدیل می‌شدند. پس از گذشت مدتی، نوک‌آز اینک هر بار یک آدم بسازد خسته شد و راهی سریع‌تر جست؛ ریسمانی را در گل بستر رودخانه نهاد و چندان آن را چرخاند که قسمت بالایی‌اش، به تمامی‌آغشته‌ی گل شد. آن‌گاه آن را برداشت و بر فراز ساحل به تکان درآورد. هر قطره‌ی گل که از ریسمان فرو می‌افتاد، تبدیل به آدمی می‌شد. با این وصف در هر یک از این دو راه، آدمیانی که پدید می‌آمدند، یکسان نبودند. آنهایی که نوک‌آز با دست ساخته بود، درست‌تر و هوشمندتر از آنهایی بودند که با فرو افتادن از ریسمان شکل می‌گرفتند.<sup>۳۱</sup> در روایتی دیگر که شبیه این است، اضافه شده است که نوک‌آز انسان را از گل زردآفرید و سپس به کمک شوی خویش راه و رسم خنیاگری، پیکرنگاری، ماهی‌گیری، دامداری و پرورش کرم ابریشم را به آنها آموخت.<sup>۳۲</sup> در روایتی هم نقل شده است که انسان، نتیجه‌ی آمیزش جنسی بغ بانو نوک‌آز با همسرش، «تاین - لونگ» (ویا «دی - مو») می‌باشد.<sup>۳۳</sup>

مردم نیچریه بر این باورند که نخستین انسان‌ها در آسمان آفریده و از آنجا به زمین گسیل شده‌اند. بخشی از کار آفرینش انسان از «خدای بزرگ» است. او بود که موجودات انسانی را از خاک قالب زد. این اسطوره تا این جاشبیه داستان خلقت انسان در روایات اسلامی است و بعید نیست که مقتبس از مسلمانان باشد. زیرا بنا بر روایات اسلامی انسان از خاک ساخته می‌شود و از آن جایی که نخستین مکان زندگی او بهشت است، می‌بایست آفرینش او در بهشت صورت گرفته باشد. داستان در ادامه می‌گوید که اما جان بخشیدن به این تندیس‌ها، کار «آفریننده‌ی یکتا» بود. می‌گویند خدای بزرگ بدین کار جان بخشی حسد برد و بر آن بود که در یاد آفریننده‌ی یکتا چگونه این کار را انجام داده است. پس روزی وقتی کار قالب زدن انسان‌ها را تمام کرده بود شبانگاه خود را در میان آنان مخفی کرد تا ناظر کار آفریننده باشد. این بخش نیز شباهتی به آمدن شیطان در قالب خاکی انسان دارد که می‌خواهد بفهمد خداوند این قالب را چگونه و از چه آفریده است. (داستان ادیبانه و توجیه عارفانه‌ی این روایت اسلامی در مرصادالعباد به زیبایی نقل شده است). اما آفریننده که از کار خدای بزرگ آگاه بود او را به خواب سنگینی فرو برد و وقتی خدای بزرگ بیدار شد، انسان‌ها را جان‌دار یافت. هنوز هم خدای بزرگ تنها انسان‌ها را قالب می‌زند و در آنها به سبب ناخشنودی خود علائمی نهاده است که همه یکسان نیستند.<sup>۳۴</sup> همان‌گونه که ملاحظه شد این اسطوره سخت تحت تأثیر اندیشه‌ها و تعالیم اسلامی است که در قالبی دیگر ساخته و پرداخته شده است.

«بنا بر روایتی از مردمان آشنانتی در غنا، نخستین آدمیان از درون سوراخی از زمین بیرون آمدند. برخی می‌گویند که انسان شب دوشنبه هستی یافت، روزی که هنوز هم برای بسیاری از مردمان، آخرین روز هفته است. سوراخی را که نخستین آدمیان از آنجا به زمین راه یافتند کرمی در

زمین حفر کرد. می‌گویند از مجرای که کرم در زمین حفر کرد، هفت مرد، چند زن، یک سگ و یک پلنگ که نزد برخی قبایل مقدس است به زمین راه یافتند... مردان و زنانی که از این روزن به زمین راه یافتند با نگرستن به پیرامون خویش شگفت‌زده و دچار وحشت شدند و تنها رییس آنان آدوئوگینا (Aduogina) بود که از چیزی نترسید. سه‌شنبه روز «آدو» بر سر همراهان دست کشید و ترس آنان را زائل ساخت. چهارشنبه‌روز به خانه‌سازی پرداختند و به هنگام خانه‌سازی درختی بر آدوئوگینا فرو افتاد و او را کشت. پس سگ به جستجوی آتش برآمد و برای آدمیان آتش آورد. آنها غذایی پختند. سگ غذا را از مود و بقیه‌آن را خوردند. آفریننده‌ی جهان به هنگام سیر و گشت، مردانی را که از سوراخ درآمده بودند دید و یکی از آنان را یاور و سخنگوی خود کرد. در مناطق جنگلی هنوز هم میدان‌هایی را می‌توان دید که میدان رقص و جایگاه انجام مراسم سالیانه است که به یاد این نخستین نیاکان برپا می‌شود»<sup>۳۵</sup> و همچنین مردمان دنیکا که در سودان زندگی می‌کنند، می‌گویند که نخستین مرد و زن به نام کارانگ و عبوک، بسیار کوچک بودند و از گل ساخته شدند. آنان را در درون ظرفی سر بسته نهادند و هنگامی که در ظرف را گشودند، بزرگ و بزرگتر شدند تا به حد انسان‌های کنونی رسیدند. آنها در آغاز آن قدر کوچک بودند که از یک دانه ذرت تغذیه می‌کردند.<sup>۳۶</sup>

مصری‌ها همانند آفرینش جهان به خلقت انسان نیز چندان توجهی نکرده‌اند. آنچه از مصر باستان به دست آمده یکی دو روایت ناقص و مختصر می‌باشد که در یکی از آنها انسان از اشک چشم رع، خدای خورشید، پدید می‌آید و دیگری که در این بخش قرار می‌گیرد خنوم (Khnum) را آفریننده انسان می‌داند. خنوم به معنی ریخته‌گر براساس اساطیر، همان خورشید است که پیش‌ترها تخمه‌ی جهان را بر چرخ‌کوزه‌گری‌اش قالب زده است. در روایتی او را چنین توصیف کرده‌اند: «کوزه‌گری که آدمیان را شکل بخشید و ایزدان را قالب زد» و او به عنوان آفریننده‌ی انسان بر شکل گرفتن نطفه‌ی آدمیان در زهدان مادر نیز نظارت دارد.<sup>۳۷</sup> او را معمولاً خدایی بر سر قوچ تصویر کرده‌اند. قوچ که مخلوق مقدس خنوم است نماد زاینده‌ی در جهان طبیعی است. روایتی دیگر از جرح‌هات در اسطوره‌های مصری شرح مفصل‌تری از آفرینش انسان به دست خنوم را ارائه می‌دهد. براساس گزارش او «خنوم جریان خون را روی استخوان‌ها به حرکت درآورد و پوست را بر قالب بدن کشید. یک دستگاه تنفسی در بدن تعبیه کرد و مهره‌هایی پدید آورد که آن را نگاه دارند. یک دستگاه هاضمه نیز ایجاد کرد. اندام‌های جنسی را مطابق با مسئولیت‌های تولید مثل طراحی کرد، به گونه‌ای که حداکثر راحتی را تأمین نماید».<sup>۳۸</sup>

در بین اقوام سرخ‌پوست بومی آمریکا دو قوم ذونی و مایا دارای اساطیری مبنی بر آفرینش انسان از خاک و زمین می‌باشند. قوم مایا همان‌گونه که گفته شد معتقد به عمر ادواری انسان یا جهان هستند که طی آن انسان‌هایی آفریده می‌شوند؛ اما این انسان‌ها چون مورد پذیرش و نظر



- ۲۳- کتاب مقدس (۱۹۹۵). انجمن بین‌المللی کتاب مقدس. ص ۲.
- ۲۴- همیلتون، ادیت (۱۳۷۶). سیری در اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۹۰.
- ۲۵- لنسلین گرین، راجر. پیشین؛ ص ۴۵.
- ۲۶- هنری هوک، سامویل (۱۳۸۰). اساطیر خاورمیانه. ترجمه‌ی ع. ا. بهرامی، فرنگیس مزداپور. تهران: انتشارات روشنگرا و مطالعات زنان. ص ۳۰.
- ۲۷- مک کال، هنریتا (۱۳۷۳). اسطوره‌های بین‌النهرینی. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۶۸.
- ۲۸- هنری هوک، سامویل. پیشین؛ ص ۲۰.
- ۲۹- گری، جان: پیشین؛ ص ۱۹۴.
- ۳۰- مک کال، هنریتا. پیشین؛ ص ۶۹.
- ۳۱- ژیران، ف و گ، لاکونه و ل. دلاپورت (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر آشور و بابل. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: انتشارات فکرروز. ص ۸۲.
- ۳۲- ابادزی، یوسف و فرهادپور، مراد و ولی، وهاب (۱۳۷۲). ادیان جهان باستان، جلد اول. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۳۰۵.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۶). آفرینش در ادیان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۶۷.
- ۳۵- کریستن سن، آرتور. پیشین؛ ص ۳۷.
- ۳۶- همان، ص ۶۰.
- ۳۷- بهار، مهرداد. پیشین؛ ص ۱۲۷.
- ۳۸- کریستی، آنتونی (۱۳۷۳). اساطیر چین. ترجمه‌ی باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۸۲.
- ۳۹- روزنبرگ، دونا (۱۳۷۵). اسطوره‌های خاور دور. ترجمه‌ی مجتبی عبدالله‌نژاد. مشهد: انتشارات ترانه. ص ۱۰۵.
- ۴۰- ابادزی، یوسف. پیشین؛ ص ۶۸.
- ۴۱- کریستی، آنتونی. پیشین؛ ص ۸۳.
- ۴۲- پاریندر، جئوفری. پیشین؛ ص ۲۶.
- ۴۳- همان، ص ۵۸.
- ۴۴- همان، ص ۶۱.
- ۴۵- ویو، ژ (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر مصر. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: انتشارات فکرروز. ص ۶۹.
- ۴۶- هارت، جرج (۱۳۷۴). اسطوره‌های مصری. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۲۸.
- ۴۷- توب، کارل (۱۳۷۵). اسطوره‌های آرتکی و مایایی. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۷۴.
- ۴۸- الیاده، میرچا. پیشین؛ ص ۱۶۳.

- ۱- ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳). اساطیر هند. ترجمه‌ی باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۵۲.
- ۲- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان. جلد اول. ترجمه‌ی احمد تفضلی و ژاله آموزگار. تهران: نشر نو، ص ۱۲۹.
- ۳- کندری، مهران (۱۳۷۲). دین و اسطوره در آمریکای وسطا (پیش از کلمب). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۱۱۵.
- ۴- پیچ، ری (۱۳۷۷). اسطوره‌های آرتکی و مایایی. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۷۹.
- ۵- پاریندر، جئوفری (۱۳۷۴). اساطیر آفریقا. ترجمه‌ی باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۶۵.
- ۶- همان، ص ۶۳.
- ۷- همان، ص ۳۳.
- ۸- همان، ص ۱۸۷.
- ۹- گری، جان (۱۳۷۸). اساطیر خاور نزدیک، بین‌النهرین. ترجمه‌ی باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۶۲.
- ۱۰- کریستن سن، آرتور. پیشین؛ ص ۵۵.
- ۱۱- پاریندر، جئوفری. پیشین؛ ص ۵۸.
- ۱۲- بهار، مهرداد (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات آگاه. ص ۱۷۶.
- ۱۳- در مورد عدد چهل آرتور کریستن سن می‌نویسد که «در بین ملت‌های آسیای مقدم، عدد چهل، اصطلاح سنتی برای عدد بزرگ نامعین است؛ یهودیان چهل سال در بیابان راه می‌روند؛ در داستان‌های هزار و یک شب و دیگر داستان‌های شرقی غالباً سخن از دوره‌ی محتوم چهل روزه است. باید این کاربرد سمبلیک عدد چهل را همچون دیگر بن‌مایه‌های حاصله از مشاهدات نجومی از اصل بابلی ناشی شده، در عدد خوشه‌ی پروین جستجو کرد.»
- ۱۴- کریستن سن، آرتور. پیشین؛ ص ۲۲.
- ۱۵- پیچ، ری. پیشین؛ ص ۴۹.
- ۱۶- کریستن سن، آرتور. پیشین؛ ص ۲۲.
- ۱۷- کندری، مهران. پیشین؛ ص ۲۴۵.
- ۱۸- پاریندر، جئوفری، پیشین؛ ص ۵۸.
- ۱۹- الیاده، میرچا (۱۳۷۴). اسطوره. رؤیا، راز. ترجمه‌ی رؤیا منجم. تهران: انتشارات فکرروز. ص ۱۵۹.
- ۲۰- کریستن سن، آرتور. پیشین؛ ص ۶۰.
- ۲۱- الیاده، میرچا، پیشین؛ ص ۱۶۹.
- ۲۲- لنسلین گرین، راجر (۱۳۶۶). اساطیر یونان، از آغاز آفرینش تا عروج هراکلس. ترجمه‌ی عباس آقاجانی. تهران: انتشارات سروش. ص ۳۷.